



وظیفه فلسفه فهم هستی است/ تاریخ از دیدگاه هگل

هگل در کتاب فلسفه حق می نویسد: «وظیفه فلسفه فهم آنچه هست، می باشد، زیرا آنچه هست یعنی خرد.

هگل در کتاب فلسفه حق می نویسد: 171#& وظیفه فلسفه فهم آنچه هست، می باشد، زیرا آنچه هست یعنی خرد. تا آنجا که به فرد مربوط می شود، هر فردی در هر صورت فرزند زمان خویش است. از همین رو فلسفه یعنی زمانه فلسفه، به صورتی که در افکار فهم شده است. 200#& فردیش هگل در سال 1770 در اشتوتگارت آلمان متولد شد. دوران کودکی وی مصادف با شروع چرخشها و تغییرات اساسی در وضعیت سیاسی اروپا بود. اما 61 سال بعد هنگامی که هگل چشم از جهان فرو بست، این فیلسوف بزرگ تحولات و تجربیات بزرگی را از نزدیک از سر گذرانده بود. برخی از این تحولات مهم عبارت از اینها بودند: انقلاب فرانسه، اشغال آلمان از سوی ناپلئون و بازگشت آلمان به دوران سابق و احیای نظم اشرافی در این کشور تحت رهبری پروس.

هگل هنگامی که فقط 18 سال داشت دوره سه ساله الهیات در شهر توبینگن آلمان را شروع کرد و سپس دوره دو ساله فلسفه را به اتمام رساند. او در سن 61 سالگی در اثر ابتلا به بیماری وبا درگذشت. آموزه های او پیروان زیادی در سراسر دانشگاههای آلمان پیدا کرد. هگل توانست برداشتهای مختلف فلسفی و گرایشهای فکری گوناگون را زیر نفوذ فکری خود متحد کند و پس از مرگ نیز به حیات فکری فعال خود ادامه داد. زیرا شاگردان و پیروان متعدد او نقش مهمی در انتشار و تدوین آثار او بازی کردند. آثار هگل و تأویل او از تاریخ تأثیری عظیم بر اشکال تفکر و معرفت از مارکسیسم گرفته تا محافظه کاری بجا گذاشت.

هگل با بسیاری از سرآمدان دوران رمانتیک آلمان مانند هردر، لسینگ، شیلر و هولدرلین همزمان و با شلینگ همدرس بود. او از سرسخت ترین منتقدان همدرس خود شلینگ بود. هگل مدتی در شهر برن، به عنوان قاضی مشغول کار بود، اما بخش مهمی از فعالیت فکری اش را به عنوان استاد دانشگاه در شهرهای ینا و برلین گذراند و تا پایان عمر در همین سمت در برلین به کار ادامه داد. هگل موقعیت مستحکمی در محافل آکادمیک پروس داشت.

می 200#&؛ توان گفت همان موقعیت ویژه و نفوذی را که کانت در دوران روشنگری در حیات فکری آلمان داشت، هگل در دوران رمانتیک به خود اختصاص داد. اما اگر دورنمای اندیشه آزادی در نزد کانت عبارت از 171#&؛ رهایی خویش از طریق معرفت 200#&؛ و 171#&؛ شهادت به کارگیری فهم خود 200#&؛ صرف نظر از احساسات و قید و بندها و نهادهایی اجتماعی بود، هگل با رد اندیشه کانت رهیافت کاملاً متفاوتی را در باره آزادی پیش کشید. در زیر به رهیافت هگل در باره آزادی نیز خواهیم پرداخت. به طور کلی بخش مهمی از آثار فکری و فلسفی هگل در کوشش برای مقابله و رد نظرات کانت نوشته شده است. از این رو بسیاری از متفکران از منظر امروز آثار او را همچون یک گسست جدی از دوران روشنگری می دانند. به ویژه وی را از این جهت که اندیشه هایش مورد سوء استفاده نیروهای فاشیستی و توتالیتار قرار گرفته است، نکوهش می کنند. اما باید بیاد داشت که یکی از شگفتی های اندیشه های هگل آن است که نفوذ گسترده ای در میان همه ایدئولوژیها و اندیشه های مدرن از محافظه کاری گرفته تا فاشیسم و سوسیالیسم و مارکسیسم به جا گذاشته است و هر یک از این ایدئولوژیها بخشهایی از اندیشه ها و آموزه های او را مورد توجه قرار داده و به کار خود گرفته اند.

هگل درست برخلاف کانت مفهوم آزادی را در این می داند که: 171#&؛ انسان قادر به تمیز میان خیر و شر و کاربرد عقل در چارچوب و در همسویی کامل با ارزشهای جامعه و نهادهای اجتماعی گردد 200#&؛. چنین برداشتی از آزادی در واقع همسو با اندیشه های سیستماتیک هگل در باره دیگر مفاهیم فلسفی و تاریخی است. بنابراین فلسفه هگل شامل یک سیستم کلی است که در آن همه پدیده ها از منطق اندیشیدن تا اصول قانون اساسی همچون بیانهای گوناگون یک اندیشه بنیادی واحد در نظام هستی تلقی میشود.

هگل در سال 1807 کتاب معروف خود فنومنولوژی روح (پدیده شناسی روح) 1 را نوشت و اثر دیگر خود به نام علم منطق 2 را سالهای 1818 تا 1827 منتشر کرد. او در این آثار به اثبات 171#&؛ قدرت قاهره عقل 200#&؛ می پردازد که یکی از اهداف آن در واقع جدل با اندیشه های کانت و رد نظریه 171#&؛ سنجش خرد ناب 200#&؛ است.

به هرحال عده زیادی از نام آورترین اندیشه ورزان قرن نوزدهم و بیستم به مباحث هگل و به ویژه تأویل او از روند تکامل توجه کرده اند. پیروان و شاگردان هگل را معمولاً به دو دسته تقسیم می کنند. گروه اول موسوم به 171#&؛ هگلیان پیر 200#&؛ یا 171#&؛ هگلیان راست 200#&؛ اند که در میان آنها کسانی همچون هنریش، گابلر و گوشل قرار دارند و تفسیری محافظه کارانه از هگل ارایه می کنند. وجه مشخصه هگلیان راست این است که با برداشت هگل درباره ضرورت ایجاد یک دولت ملی با ثبات و مقتدر برای انجام اصلاحات اجتماعی همسو بودند و همچنین با قرائت او از حکومت پروس همچون یک دولت عقلایی و یک جامعه درست توافق داشتند.

گروه دوم موسوم به «هگلیان جوان« یا «هگلیان چپ«؛ اند که در میان آنها علاوه بر مارکس که خود را شاگرد هگل نامید، میتوان از کسانی چون داوید اشتراوس، لودویگ فویر باخ، برادران باوئر و آرنولدروگه نام برد. هگلیان چپ برداشت های هگل از روند تاریخ و نیز انتقادات فرهنگی و اجتماعی و شیوه اندیشه او را پی گرفتند. باید در نظر داشت که بسیاری از انتقادات فرهنگی و اجتماعی هگل نه در کتاب «فلسفه حق«؛ او بلکه در کتاب «پدیده شناسی روح«؛ پیش کشیده است. مارکس و انگلس از اندیشه های او برای فرمول بندی کردن و تدقیق تفکر خود کمال سود را بردند.

هگل در مقدمه کتاب «پدیده شناسی روح«؛ می نویسد: «درک این نکته دشوار نیست که دوران ما زمانه زایش است و مرحله گذار به دورانی تازه. روح از جهانی که تاکنون در آن به سر می برد و از تصورات تاکنونی خود، گسسته و می خواهد که آنرا به گذشته بسپارد و در گیر دگرسانی خویش است....روح در پرورش خویش به آرامی و با کندی شکل تازه را می پذیرد و ساختار جهان کهن خود را محو می کند، جهانی که وضعیت متزلزل آن صرفا با نشانه های تک افتاده ای به چشم می آید.«

به این ترتیب هگل از فلاسفه بزرگ دوران مدرنیته است که فلسفه را به مباحث تجربیدی محدود نمی کند و آنرا به صورت گسسته از واقعیت دوران بازنمی شناسد. هگل همچنین سرچشمه دوران تازه را که نوید آنرا به شکل «نورجهان تازه«؛ میدهد، خودآگاهی می داند. از نظر هگل چنانکه خواهیم دید آزادی تنها موقعیتی نیست که انسان به خواست خود عمل می کند، بلکه این موقعیت ابژکتیو با حالتی ذهنی یا سوژکتیو باید همراه باشد. به باور هگل آزادی را باید در گستره خود آگاهی انسان جستجو کرد. آزادی به قلمرو مطلق تعلق دارد، اما محدود به آن نمی شود، بلکه در هر لحظه تاریخی نیز جلوه میکند.

لازم به یاد آوری است که هگل تا سال ۱۸۱۶ در موضع مخالف دولت پروس بود، ولی سپس با نوشتن مقاله ای تحت عنوان «دولت پروس به ویژه بر مبانی عقلایی قرار دارد«؛ تغییر نظر داد. کتاب فلسفه حق او پس از این تجدید نظر نوشته شده است.

تأویل تاریخ از دیدگاه هگل

هگل اندیشمندی چندسونگر و پرکار بود. اما یکی از مهمترین ویژگیهای هگل نه در آثار فلسفی بلکه در روش و متد فکری اوست. زیرا او درک و فهم تاریخ را موضوع کاوش اصلی خود قرار داده بود و بدین منظور روش کار و مطالعه او برای درک تاریخ اهمیتی بسیار بیشتر از آموزه های فلسفی او دارد. هگل معتقد است که: «دانش و عقل فرازمانه وجود ندارد و تنها نقطه ثابت فلسفه، خود تاریخ است.«؛ هگل مبانی دانش برای هر نسل را امری گذرا و متغیر میداند و لذا به حقیقت جاودانی باور ندارد.

به باور هگل: «تاریخ همچون رودخانه است. هر جنبش کوچکی در نقطه معینی از آب در واقع حاصل امواج و پیچ و تابهایی است که در بالای رودخانه رخ داده است. اما این جنبش های کوچک درست از جایی برمی آیند که در آن سنگ ها و خمیدگی های رودخانه واقع شده است.«؛ از این رو هگل تاریخ را «روندی رو به پیش«؛ می انگارد که در آن «روح جهان«؛ رو به تکامل و اکتشاف دائمی است و با حرکت آن به پیش، بر آگاهی و معرفت انسان افزوده می گردد. هگل با مطالعه روند تاریخ به این دریافت رسید که عقلانیت و آزادی محصول سیر تاریخ رو به جلوست. چرا که روند تاریخ هدفمند است.

یکی از مهمترین یافته های هگل در باره روند تاریخ تاکید بر تضاد همچون منشا هر حرکت و هر حیاتی است. رویکرد او در تبیین روند تاریخ یک مدل مثلثی و زنجیره ای است که مولفه های آن عبارت از حکم (تز) ضد حکم (آنتی تز) و جمع حکم (سنتز) است. به باور هگل از برخورد تز که افکار و ایده های گوناگون درباره منطق، فلسفه و روح و سنن است با آنتی تز که افکار و برداشتهای جدل آمیز علیه اندیشه های پیشین می باشد، سرانجام اشکال تحول یافته تری از ایده ها تجلی می یابند که آنرا سنتز می نامد. هگل در توجیه مدل تضاد اندیشی خود یاد آور می شود که: «چون واقعیات سرشار از تضادهاست، لذا توضیح آنها نیز باید مبتنی بر تضاد باشد.«

اگر بخواهیم این روش دیالکتیکی هگل را بر روند تکامل اندیشه بکار ببریم میتوان چنین گفت: اندیشه عقلی دکارت که بدینگونه فرموله شد: «می اندیشم، پس هستم«؛ تزی بود که در پایان دوره رنسانس مطرح شد. سپس هیوم با طرح نظریه تجربه گرایی، آنتی تزی در برابر تز دکارت بر کشید. اما جدال میان دو تأویل فوق سرانجام با پیدایش کانت با این سنتز منجر شد که عقل گرایان در موارد زیادی درست می گویند، اما تجربه گرایان نیز در مواردی. به عقیده کانت هم دکارت و هم هیوم در مواردی حق داشتند و در مواردی در اشتباه بودند. اما یافته های کانت پایان تاریخ نبود، بلکه نقطه حرکت تازه ای در زنجیر اندیشه های فلسفی بود. هگل در واقع با پیش کشیدن نظریات دیگری به مقابله با اندیشه های کانت پرداخت. در واقع از منظر هگل بازیاافتهای کانت تزی بود که از سوی آنتی ترهای هگل زیر پرسش قرار گرفت. بنابراین از این جدال ها و تضادهای فکری و فلسفی است که روند اندیشه تکامل و رشد می یابد.

در واقع کوشش اصلی هگل معطوف به این بود که برای تشریح و توضیح روند تاریخ یک الگوی تازه بیافریند. در این کوشش هگل

سرانجام به یافته های تازه ای رسید که به گفته او «رشته های معرفت"؛ می باشد که تجلی «روح مطلق"؛ اند. در واقع هگل مدل خود درباره فهم تاریخ را به دیگر عرصه های فلسفه و منطق و روح شناسی نیز تعمیم داده است. به باور هگل همین «روح مطلق"؛ مهمترین امکان دستیابی به حقیقت است. هگل بخش بزرگی از جهانی را که ما در آن زندگی می کنیم، یعنی تمام محیط اجتماعی ما و حتی برخی از جنبه های محیط طبیعی را متأثر از ذهن می بیند و آنرا «ذهن عینی"؛ می نامد. منظور هگل از ذهن عینی، ذهن مشترک همه نسلهای بشری است. نهادها، عرف اجتماعی، علوم و خود زمان نمونه هایی از این دستاوردهای مشترک ذهن عینی است.

هگل بصیرت فلسفی خود را در چند مرحله از زندگی اش تکامل داد، اما این تکامل روندی منسجم بود که مبتنی بر بینش تضاد اندیشی او بود. هگل هستی انسان را بر اساس تضاد توضیح میدهد، اما تعداد تضادهایی که در هستی انسان وجود دارد مانند تضاد ماده و روح، طبیعت و انسان، اندیشه و واقعیت، آگاهی و وجود، عقیده و فهم، آزادی و ضرورت و عقل و احساس بی شمار است. هگل همه این تضادها را به جدایی میان عین و ذهن تعبیر می کند و رسالت تاریخی فلسفه را تجزیه و تحلیل دقیق این تضادها و نشان دادن امکان جمع و یگانگی آنها می>shy>داند.

جوهر اصلی اندیشه هگل در باره اصول نیک و بد نیز تحت تأثیر اندیشه تاریخی اوست. لذا معتقد است که آنچه امکان ادامه حیات می یابد فی نفسه دارای حق است. به عبارت دیگر عقلانیت آنچه‌ی است که حق وجود و حیات می یابد. این دریافت به شکل معکوس آن عبارت از این است که آنچه بد و شر است مغلوب می شود و امکان حیات در دراز مدت را ندارد.

تأویل هگل از روند تکامل و تاریخ در کل جهان برانگیزنده تفکر و رهیافتهای مهمی گردید. یک نمونه تاثیر هگل بر متفکران بعدی بدعت گذاری او درباره طبقه بندی کردن گفتمان تمدن براساس دین است و برای نخستین بار آرنولد توین بی بود که تمدن غرب را «تمدن مسیحی"؛ نامید. بعدها به ویژه پس از پایان جنگ جهانی دوم آرنولد توین بی، با الهام از هگل تمدنها را براساس تعلقات دینی به تمدنهای هشت گانه تمدن مسیحی، تمدن اسلامی، تمدن کنفوسیوسی، تمدن ارتودوکسی اسلاو، تمدن هندی، تمدن امریکای لاتین و تمدن افریقایی تقسیم بندی کرد. البته توین بی از هرگونه ارزشگذاری درباره این تمدنها می پرهیزد و او تنها این اصل هگلیان و نظریه ماکس وبر را در نظریه خویش بسط داد که تمدنها را بر اساس باورهای دینی مردم تقسیم بندی کند. در دوران اخیر و پس از فروپاشی شوروی سابق و پایان جنگ سرد هانتینگتون با الهام از تقسیم بندی توین بی، کتاب بسیار معروف و پرفروش «رویارویی تمدنها"؛ را نوشت، اما آنرا به یک نظریه سیاسی و ایدئولوژیک تبدیل کرد و به این نتیجه رسید که قرن بیست و یکم قرن رویارویی تمدن غربی با تمدن اسلامی و کنفوسیوسی است. هانتینگتون به آمریکا توصیه می کرد که چالشهای آینده بین غرب از یکسو و تمدنهای اسلامی و کنفوسیوسی از سوی دیگر خواهد بود.

فلسفه حق و درک از آزادی

هگل اصلی‌ترین اندیشه های سیاسی خود را در کتاب معروفش بنام «خطوط اساسی فلسفه حق"3(؛ «انتشار یافت، فرمول بندی کرده است. در این کتاب هگل بطور مفصل اندیشه های خود در باره زمامداری، حقوق اجتماعی و سیاسی و آزادی را توضیح داده است. واژه «حق"؛ در تیتیر کتاب به دو معنا بکار رفته است. در موارد زیادی مراد هگل از «حق"؛ مفاهیم هنجاری و بینشی یا «چگونه باید بودن"؛ است. اما در موارد دیگری واژه «حق"؛ به معنای حقوقی و نظام نامه ای کلمه بکار برده شده است. فلسفه حق از این مباحث تشکیل شده است: پیشگفتاری درباره علل نگارش کتاب، توضیحاتی درباره مفاهیم بخردانگی، واقعیت و فعلیت، توضیحاتی درباره مفهوم فلسفی «حق"؛ که در آن روشن می کند که فهم فلسفه حق ما را به مباحث مهم سیاست و اخلاق می کشاند، فصلی درباره حقوق تجریدی، فصلی درباره اخلاق، فصلی درباره خانواده، عشق، ازدواج، حقوق خانواده، آموزش کودکان و تفاوت جنس‌ها، فصلی درباره جامعه مدنی، فصلی درباره دولت و قانون اساسی و قوه قانونگذاری. بنابراین کتاب «فلسفه حق"؛ هم بیان موقعیت تازه سیاسی و اجتماعی انسان مدرن است و هم دولتهای بر آمده از انقلاب و مبتنی بر حقوق سیاسی شهروندان و قرارداد اجتماعی. لذا طبیعی است که در آن دوران این کتاب نکات و مسایل تازه زیادی را به همراه داشت. از جمله این برداشت که میان دولت و جامعه مدنی باید تمایز اساسی قائل بود و یا حقوق فردی شهروند و آگاهی ابژکتیو انسان اهمیت زیادی در جامعه مدرن دارد، حاوی نکات کلیدی فراوانی است.

هگل در مقدمه کتاب «فلسفه حق"؛ می نویسد: «وظیفه فلسفه فهم آنچه هست، می باشد، زیرا آنچه هست یعنی خرد. تا آنجا که به فرد مربوط میشود، هرفردی در هر صورت فرزند زمان خویشتن است. از همین رو فلسفه یعنی زمانه فلسفه، به صورتی که در افکار فهم شده است. این تصور که فلسفه می تواند از جهان معاصر خود فراتر رود، به همان اندازه ابلهانه است که تصور کنیم فردی می تواند، از زمانه خود، بپرد. اگر نظریه او از زمانه او فراتر رود، اگر این نظریه برای خود دنیایی، بدان گونه که باید باشد، بسازد، این نظریه، بی گمان وجود خواهد داشت، اما تنها در درون عقاید آن فرد یعنی فضایی انعطاف پذیر که در آن تخیل میتواند هر چه را که می خواهد بنا کند.« بنابراین یکی از باورهای کلیدی هگل که در کتاب فلسفه حق نیز تکرار شده است این است که: «آنچه واقعی است بخردانه و آنچه بخردانه است واقعی است.«

از همان ابتدای کتاب «خطوط اساسی فلسفه حق"؛ مفهوم آزادی مورد توجه اساسی هگل قرار گرفته است و تحلیل مفصلی درباره آن ارائه شده است. هگل می نویسد: «اساس حق عبارت از اراده آزاد فرد می باشد که آزادی جوهر آنرا تشکیل می دهد و نظام حقوقی جامعه آنرا متحقق می سازد". این عبارت هگل در واقع شامل چند فرضیه مهم است. اولاً این حکم ناظر بر این است که امکان انتخاب آزادانه شیوه زندگی از نظر هنجاری یک انتخاب فلسفی است. بدون امکان آزادی انتخاب عملاً داوری درباره درست و نادرست بی معناست. ثانیاً توجه به امر آزادی نقش تعیین کننده ای در چگونگی برآمد نهادهای سیاسی و حقوقی جامعه دارد. این نهادها باید به گونه ای سازماندهی شوند که امکان تحقق آزادی وجود داشته باشد. ثالثاً نظام حقوقی جامعه موظف به تضمین آزادی شهروندان است.

از دید هگل مسئله مرکزی عصر جدید آگاهی است و هر مرحله از تاریخ گام جدید است برای کسب آگاهی انسان. اما چگونه این آگاهی پدیدار می شود؟ به نگاه هگل این آگاهی اساساً فردی است و به خودی خود بوجود نمی آید، بلکه در رابطه با دیگری پدید می آید. به نگاه هگل رابطه با دیگری اساساً "رابطه ای موزون میان افرادی دارای تساوی نسبی یا کامل نیست. رابطه با دیگری اساساً و تاریخاً" رابطه ای نابرابر و ستیزانگیز است. ستیز میان انسانهای نابرابر. این ستیز میان انسانهای نابرابر به دید هگل به توسط سمبل ها یا نمادهای "سرور" و "برده" ترسیم و در پدیدارشناسی ذهن مطالعه شده است.

تسهیل آگاهی، تسهیل آگاهی از خود است و این تنها از طریق تحقق به تمام و آزادانه خود و فردیت خود متحقق می شود و این تحقق تنها از طریق مبارزه و ستیز شکل می گیرد. آگاهی در "من" پدیدار نمی شود مگر در رابطه با دیگری. کشف بزرگ هگل در پدیدارشناسی عبارت می شود از اینکه اساس جهان بر دو بخش متضاد استوار است: یکی انسانی که وابسته به کار خود است و به آن صورت که کار تمامیت وجود و زیست وی را تعیین می کند: این برده است. دیگری انسانی است که حاصل کار دیگری را از آن خود کرده است و این سرور است. بنابراین برده اصولاً کارکن یا "کارگر" است. او بر روی اشیاء کار می کند. اشیایی که اساساً از آن وی نیستند. لیکن سرور، صاحب آن چیزها و اشیاء است، بدون آنکه اساساً بر روی آنها کار کرده باشد. به عبارت دیگر، برده از طریق وجود خود و نوع زیست خود مانع آن می شود که سرور به جنبه منفی چیزها (اشیاء کالا) برخورد کند. سرور چیزها را همچون ماحصل کار دیگری دریافت می کند و در می یابد که آن چیزها از آن اوست بدون آنکه ماحصل کار او باشند. به عبارتی سرور درمی یابد که گویا او به تمام و کمال صاحب استقلال فردی نیست (یعنی وجودی در خود ندارد)، بلکه به عبارتی وابسته به دیگری است، زیرا در عمل به کار دیگری وابسته است. لیکن برده نیز میداند که به کار خود و به سرور وابسته است. بنابراین به همان شکل که برده به کار خود، به ماحصل کار خود و به سرور وابسته است، سرور نیز به کار، ماحصل کار و بنابراین به برده وابسته است.

هگل می گوید: "هرطرف مطلع شده است که اساس وجود هریک در دیگری نهفته است، که هرکدام حقیقت خود را در دیگری می داند." این ستیز میان برده و سرور دو روی لازم و ملزوم حرکت روح و حرکت تاریخ در زبان و فلسفه هگل است. و این وضعیت مرتبط است با تعریفی که هگل از آزادی بدست می دهد. آزادی چیست؟ در نگاه نخست آزادی نوعی خودکفایی است، نوعی استقلال درون نسبت به هرنوع پدیده و وجود خارجی است. لیکن چون این امر در عمل امکان پذیر نیست، آزادی نخست و در گام اول تنها در ذهن پدید می آید. در این مرحله نخستین عمل معیار آزادی نیست، بلکه آگاهی معیار آزادی است. نوعی رفتار منفی نسبت به دیگران، نوعی نفی جهان یا نفی دیگری در اینجا دیده می شود، که خود گامی به سوی آن آزادی است که در آگاهی شکل می گیرد.

بنابراین آزادی نخست در ذهن پدیدار می شود، که هگل از آن به عنوان تفکر ناب نام می برد. هگل گفت: "انسان از آنرو آزاد است که فکر می کند." با این حال آزادی در ذهن تنها نخستین گام به سوی "آزادی واقعی" است. دومین گام آزادی زمانی پدیدار می شود که انسان آزادی ذهنی و تجربیدی را رها می کند. هگل می گوید: در این مرحله "رفتار منفی نسبت به دیگری به رفتار مثبت متحول می شود." اگر آدمی تاکنون فقط نگران خود و استقلال خود بود، اکنون وی به کشف جهان و هستی واقعی (زیست اجتماعی) نائل می شود. اما سوژه آگاه در این مرحله از طریق تحول "من" به "ما" به مرحله آزادی واقعی می رسد. "ما" همچون صفتی نمادین در واقع نتیجه مبارزه برده و سرور است.

در نظر هگل، دو مرحله در کسب آگاهی انسان موجود است. مرحله آگاهی ساده که اساساً ماحصل ذهن است و در نفی جهان و دیگری شکل می گیرد. و سپس مرحله بعدی که در آن آزادی عملی نطفه بسته و ظهور می یابد. تحقق عملی آزادی با دریافت ذهنی آن و ضرورت کسب آن دو مرحله جدا است. اما هرگامی برای تحقق عملی آزادی از مرحله دریافت ذهنی آن عبور می کند. نمی توان به کسب آگاهی در عمل اقدام کرد بدون آنکه آزادی نخست در ذهن تفهیم شده باشد.

بنابر این نوعی ضرورت، "نوعی ضرورت مرحله ای" در اینجا حاکم است. یک مرحله لازم است برای مرحله دیگر، به شکلی که یکی بدون دیگر پدید نمی آید. به شکلی که اگر دومی پدید آمد و به طور واقعی پدید آمد و به طور بنیادین از مرحله نخستین گذر کرد، هیچ امکانی برای گذر به مرحله پیشین وجود ندارد. به عبارت دیگر اگر آگاهی در ذهن مفهوم شد، دیگر امکان رفع و نفی آن موجود نیست. در همینجاست که می توان به مسئله عدم بازگشت همچون پدیده ای تاریخی اندیشید.

چنانکه ملاحظه می شود فرمولبندی فلسفی هگل درباره آزادی حالتی تجربیدی و نسبتاً پیچیده دارد. برای هگل آزادی یک موضوع مرکزی تفکر سیاسی و فلسفی است و کسب آزادی در پرتو رشد جامعه از انگیزه های اساسی اوست. او می نویسد: «171#؛ تاریخ جهان چیزی نیست مگر افزایش آگاهی درباره آزادی»؛ و کوشش فلسفی خود را نیز گام مهم دیگری در همین راستا می شمرد. او اضافه می کند که: «171#؛ ما چرائی تاریخ را هم درباره آنچه اتفاق افتاده و هم چگونگی رابطه خود با مسایل زمان حال را تنها از طریق درک معنای آزادی در خواهیم یافت»؛

اما معنای آزادی چیست؟ هگل پاسخ های متعددی به این پرسش دارد که یکی پس از دیگری پیش می کشد. هگل در تشریح مفهوم آزادی قرائتهای چهارگانه ای را پیش می کشد که طبق مدل عمومی اندیشه او در منطق و فلسفه از ناقص به کامل فرا می روید. برداشت هگل از مفهوم آزادی تحت تاثیر نظریه او در باره تاریخ است. بطور کلی هگل تاریخ را حرکت روح میداند که از «171#؛ هستی در خود»؛ (ناخودآگاه) به جانب «171#؛ هستی برای خود»؛ (خود آگاه) سیر می کند. به نظر هگل فلسفه تاریخ فلسفه تحقق آزادی است. زیرا: «171#؛ حرکت روح تاریخ به جانب خود آگاهی است و خود آگاهی، آزادی از ضرورت کور است»؛.

اولین قرائت هگل از آزادی با طرح مفهوم «171#؛ آزادی منفی»؛ شروع می شود. مراد او شرایطی است که انسان از هرگونه دغدغه های درونی نظیر نیازها، آرزوها و هیجانات و نیز هر گونه دغدغه های بیرونی نظیر قوانین و نهادهای اجتماعی به طور کامل فارغ است. هگل بعنوان نمونه پیروان دین بودا را مثال می زند که آزادی را در گسست از همه التهابات، تمناها و احساسات و بطور کلی خارج از همه دغدغه های داخلی و خارجی و قوانین و شرایط اجتماعی جستجو می کنند. زیرا بودائی ها خود را از هر نوع نیاز، گرایش، تمنای درونی و هرگونه قید و بند اجتماعی رها کرده اند. هگل تحقق چنین آزادی منفی در جامعه را مورد انتقاد قرار میدهد و آنرا «171#؛ تخریب گر»؛ می نامد.

هگل سپس دومین برداشت از آزادی را پیش می کشد که نه همچون برداشت نخست «171#؛ کمیاب»؛ و «171#؛ منفی»؛ بلکه پدیده ای رایج میان انسانهاست. در این مفهوم انسان آزاد کسی است که طبق میل خویش و در راه امیال فردی رفتار می کند. در این حالت نیازها، احساسات و التهابات، گرچه همچون کشش ها و ضرورتهای کور نیستند، اما نقش مهمی در رفتار انسان بازی می کند. در این حالت خواست آزاد انسان تعیین کننده آن است که کدام یک از گرایشهای درونی پیش کشیده شوند و کدام یک پس زده شوند. اما در تحقق این خواست آزاد عوامل تعیین کننده عبارت از اوضاع لحظه و التهابات ناگهانی اند و هگل تاکید می کند که: «171#؛ آنچه خواسته شده است میتواند مورد اجتناب قرار گیرد»؛.

هگل در استدلال خود در باره چنین برداشتی از مفهوم آزادی در ادامه آنرا «171#؛ آزادی ذهنی»؛ و یا «171#؛ آزادی رسمی»؛ می نامد. مراد او شرایطی است که فرد انسانی مستقل از عینیت و صرفنظر از وجود دیگران دارای دیدگاه و معرفت گردیده است. اما تاکید می کند که این مرحله هنوز آزادی واقعی نیست. زیرا «171#؛ آزادی حقیقی هنگامی کسب می گردد که تمناها و تقاضاهای طبیعی انسان در یک نظام عقلایی قرار داده شود»؛. در این وضعیت عوامل بیرونی و درونی نظیر احساسات و اوضاع واقعی بر رفتار آدمی چیره می گردد. کوشش در قرار دادن تمناها و احساسات در یک چارچوب عقلایی به معنای آن است که انسان از هیجانات و احساسات خام و نیاندیشده دوری جوید و بکوشد که انگیزه های عقلایی را در رفتار خود غالب کند. هگل با این توضیحات در صدد اثبات این نظریه است که آزادی واقعی، به مراتب بسی بیش از این است.

سومین قرائت هگل از آزادی دارای نزدیکی های بسیاری با اندیشه شعور تجربی کانت است. هگل از کوشش در راه ارتقا انگیزه های انسانی از وضعیت لحظه ای و گذرا به «171#؛ سطح جهان گستر»؛ سخن می گوید. در این مفهوم از آزادی، انسان دیگر تحت تاثیر عوامل احساسی و طپش ها و هیجانات لحظه ای نیست بلکه خطوط رفتار آدمی بر اساس تعقل و تامل و مقایسه و ارزیابی و سنجش نیک و بد صورت می گیرد. لذا این درک از آزادی «171#؛ مقطعی است که خواست آزاد انسان بر اساس اندیشه و عقل و معرفت بنیان گذاشته می شود»؛.

در اینجا هگل به «171#؛ تجربه شعور»؛ انگشت می گذارد و می گوید که «171#؛ مقام آن از تجارب عادی بسی بزرگتر است و تجربه گر را به نتیجه مشخص می رساند»؛. در واقع ارتقا انگیزه ها و رفتار انسان به «171#؛ سطح جهان گستر»؛ از طریق هدفمندی رفتار انسانی و حرکت بسوی اهدافی است که تشخیص و حقانیت آنها برای همگان قابل شهود است. «171#؛ اراده جهان گستر»؛ دیگر متأثر از رویدادهای تصادفی و یا احساسات زود گذر نیست، بلکه از نگرش انتقادی و تعمق بر نیازهای طبیعی و هیجانات حاصل میشود. چنین تعمقی ریشه در ملاحظات و محاسبات جدی بر غرایز و کشش های گوناگون و مقایسه نتایج و عواقب رفتار آدمی دارد. بنابراین هگل تأکید می کند که: «171#؛ چنین سنجش و تعمقی پیش شرط اساسی آزادی واقعی است»؛.

هگل در توضیح این برداشت از آزادی بر دو موضوع اساسی یعنی اخلاقیات (اتیک) و ذوقیات (استه تیک یا زیبائی شناسی) تأکید ویژه می کند. به باور هگل رفتار آزاد در همسویی کامل با شناخت از نیک و بد و درست و نادرست قرار دارد. لذا می گوید: «حقیقت این است که فرد از طریق شناخت وظایف و توجه به اخلاقیات خود را آزاد می کند.»¹⁷¹ با چنین شناختی فرد انسانی دیگر توپ بازی نیست که میان احساسات و طپش های طبیعی بچرخد. لذا شناخت و شعور تجربی سبب رهایی انسان از ذهن گرایی می گردد. بنابراین رفتار بر اساس باور و معرفت نسبت به آنچه انسان باید انجام دهد، منجر به تسلط بر روند زندگی و نیز جهت گیری روشن و مشخص می گردد.

پی نوشت:

1. phanomenologie des Geistes

2. Wissenschaft der Logik

ادامه دارد... .

*نویسنده: دکتر پریش کوششی، عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی